داستان اسلام آوردن عمرو بن عبسه و اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی نماز و وضو را آموزش می دهد.

از عمرو بن عبسه رضی الله عنه روایت است که می گوید: من در دوران جاهلیت بر این باور بودم که مردم در گمراهی هستند و در مسیر هدایت قرار ندارند که بت ها را عبادت می کنند، تا آن که باخبر شدم مردی در مکه، خبرهایی می دهد (و سخنانِ تازه ای می گوید.) سوارِ شترم شدم تا نزد او بروم. در آن زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مخفیانه دعوت می داد و قومش بر او گستاخ و مسلط بودند. مخفیانه وارد مکه شدم (و رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیدا کردم). از او پرسیدم: تو کیستی؟ فرمود: «أنا نَبيٌّ»: «من پیامبرم».
گفتم: پیامبر چیست؟ فرمود: «أَرْسَلَنِي اللَّه»: «الله مرا فرستاده است». پرسیدم: تو را با چه مأموریتی فرستاده است؟ فرمود: «أَرْسَلَنِي بِصِلَةِ الْأَرْحَامِ وَكَسْرِ الْأَوْثَانِ وَأَنْ يُوَحَّدَ اللَّهُ لَا يُشْرَكُ بِهِ شَيْءٌ»: «برای صله ی رحم، شکستن بت ها و اینکه الله به یگانگی عبادت شود و هیچ چیز و هیچکس را شریکش نسازند». گفتم: چه کسانی بر این باور همراه تو هستند (و همراه تو وارد این دین شده اند)؟ فرمود: «حُرٌّ وعَبْدٌ»: «مردی آزاد و یک برده». در آن زمان ابوبکر و بلال با او بودند. گفتم: من نیز پیرو تو هستم. فرمود: «إِنَّكَ لن تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ يَوْمَكَ هَذَا، أَلَا تَرَى حَالِي وَحَالَ النَّاسِ؟ وَلَكِنْ ارْجِعْ إِلَى أَهْلِكَ فَإِذَا سَمِعْتَ بِي قَدْ ظَهَرْتُ فَأْتِنِي»: «تو امروز نمی توانی اسلام آوردن خود را آشکار کنی؛ مگر حال مرا با مردم نمی بینی؟ نزد خانواده ات بازگرد و وقتی خبر موفقیت و آشکار شدن دعوتم به تو رسید، نزدم بیا». (عمرو رضی الله عنه) می گوید: نزد خانواده ام بازگشتم تا اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کرد و من همچنان در منطقه ی خود بودم؛ پس از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه، جویای اخبار بودم و از مردم پرس و جو می کردم تا این که عده ای از اهالی محلّ ما به مدینه رفتند. (وقتی بازگشتند) از آنها پرسیدم: کار این مرد تازه وارد به مدینه، به کجا رسیده است و چه وضعیتی داشت؟ گفتند: مردم به سویش می شتابند؛ قومش تصمیم داشته اند او را به قتل برسانند، ولی موفق نشده اند. (عمرو رضی الله عنه می گوید:) به مدینه و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم. گفتم: یا رسول الله، آیا مرا می شناسید؟ فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ الَّذِي لَقِيتَنِي بِمَكَّةَ»: «بله، تو همان کسی هستی که در مکه به ملاقاتم آمدی». گفتم: یا رسول الله، از دانشی که الله به تو داده است و من نمی دانم، به من بیاموز و نماز را به من آموزش بده. فرمود: «صَلِّ صَلَاةَ الصُّبْحِ، ثُمَّ أَقْصِرْ عَنْ الصَّلَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَتَّى تَرتفِعِ الشَّمْسُ قِيدَ رُمْح، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حِينَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكُفَّارُ، ثُمَّ صَلِّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِلَّ الظِّلُّ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ أَقْصِرْ عَنْ الصَّلَاةِ، فَإِنَّ حِينَئِذٍ تُسْجَرُ جَهَنَّمُ، فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى تُصَلِّيَ الْعَصْرَ، ثُمَّ أَقْصِرْ عَنْ الصَّلَاةِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَإِنَّهَا تَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكُفَّارُ»: «نماز صبح را به جای آور؛ سپس تا زمانی که خورشید به اندازه ی یک نیزه بالا بیاید، از خواندن نماز خودداری کن؛ زیرا خورشید، هنگام طلوع، از میان دو شاخ شیطان طلوع می کند و این زمانی است که کافران برای خورشید سجده می کنند. سپس نماز بخوان؛ زیرا نماز خواندن، با حضور ملائکه است و آنگاه که سایه ی نیزه (یا هر چیز دیگری) به کم ترین حدّ آن برسد، از خواندن نماز خودداری کن. چون در این زمان دوزخ شعله ور و برافروخته می شود و وقتی سایه (به سمت مشرق) متمایل شد، نماز بخوان؛ زیرا خواندن نماز با حضور ملائکه است تا آن که نماز عصر را به جای آوری. پس از نماز عصر، تا غروب خورشید نماز نخوان؛ زیرا خورشید در میان دو شاخ شیطان غروب می کند و کافران در این هنگام برای خورشید، سجده می نمایند». (عمرو رضی الله عنه می گوید: گفتم: یا رسول الله، درباره ی وضو برایم سخن بگو. فرمود: «مَا مِنْكُمْ رَجُلٌ يُقَرِّبُ وَضُوءَهُ، فَيَتَمَضْمَضُ وَيَسْتَنْشِقُ فَيَستَنْثِرُ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا وَجْهِهِ مِنْ أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ مَعَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَغْسِلُ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا يَدَيْهِ مِنْ أَنَامِلِهِ مَعَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَمْسَحُ رَأْسَهُ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا رَأْسِهِ مِنْ أَطْرَافِ شَعْرِهِ مَعَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَغْسِلُ قَدَمَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا رِجْلَيْهِ مِنْ أَنَامِلِهِ مَعَ الْمَاءِ، فَإِنْ هُوَ قَامَ فَصَلَّى، فَحَمِدَ اللَّهَ - تعالى - وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَمَجَّدَهُ بِالَّذِي هُوَ لَهُ أَهْلٌ وَفَرَّغَ قَلْبَهُ لِلَّهِ -تعالى- إِلَّا انْصَرَفَ مِنْ خَطِيئَتِهِ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»: «هیچیک از شما نیست که آب وضویش را

تهیه کند و مضمضه و استنشاق و استنثار نماید، مگر اینکه گناهان صورتش با آب وضو از اطراف ریش او می ریزد. و چون دستانش را تا آرنج می شوید، خطاهای دستانش با آب وضو از انگشتانش فرو می چکد و وقتی سرش را مسح می کند، گناهان سرش با آب وضو از اطراف موهایش پایین می افتد و آنگاه که پاهایش را تا دو قوزک می شوید، گناهان پاهایش به همراه آب وضو از انگشتانش فرو می ریزد و هنگامی که به نماز می ایستد و الله متعال را حمد و ستایش می کند و ثنایش می گوید و او را آن گونه که شایسته ی اوست، به بزرگی یاد می نماید و قلبش را برای الله متعال خالی می گرداند، مانند روزی که از مادر به دنیا آمد، از گناهانش پاک می شود». عمرو بن عبسه رضی الله عنه این حدیث را برای ابوامامه رضی الله عنه، صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگو کرد. ابوامامه رضی الله عنه به او گفت: ای عمرو بن عبسه! بنگر چه می گویی؛ یک نفر یک جا (در یک وضو و نماز) این همه پاداش می یابد؟! عمرو رضی الله عنه پاسخ داد: ای ابوامامه! پا به سن گذاشته و پیر شده ام؛ استخوان هایم سست و ضعیف گشته و مرگم نزدیک است و نیازی ندارم که بر الله متعال و پیامبرش دروغ ببندم و اگر این حدیث را یک یا دو یا سه بار - و تا هفت بار برشمرد - از رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی شنیدم، آن را بازگو نمی کردم؛ ولی این حدیث را بیش از این از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم.

[صحیح است] [به روایت مسلم]

عمرو بن عبسه سلمی رضی الله عنه از حال و و وضع خود در جاهلیت خبر می دهد و اینکه چگونه الله متعال او را به اسلام هدایت کرد. در دوران جاهلیت، نوری در قلبش روشن بود که بیان می کرد این مردم بر باطل، شرک و گمراهی هستند و به آنچه آنان باور و اعتقاد داشتند، معتقد نبود؛ سپس اخبار مردی به گوشش می رسد که در همین روزها در مکه ظهور نموده و اخبار و سخنانی می گوید. در نتیجه شترش را آماده نمود و خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم می رساند. و ایشان را درحالی مشاهده می کند که از ترس اذیت و آزار کافرانِ قریش مخفیانه دعوت می دهد. عمرو بن عبسه می گوید: "مخفیانه وارد مکه شدم (و رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیدا کردم). از او پرسیدم: تو کیستی؟ فرمود: «من پیامبرم». گفتم: پیامبر چیست؟ فرمود: «الله مرا فرستاده است». پرسیدم: تو را با چه مأموریتی فرستاده است؟ فرمود: «برای صله ی رحم، شکستن بت ها و اینکه الله به یگانگی عبادت شود و هیچ چیز و هیچکس را شریکش نسازند»". در اینجا رسول الله صلی الله علیه وسلم عمرو را به سوی الله عز وجل دعوت می دهد و خوبی های این دین بزرگ را برای او بیان می کند و اینکه مهمترین مساله در این دین توحید الله متعال و مکارم اخلاق است. رسول الله صلی الله علیه وسلم به مواردی اشاره می کند که مردم با عقل خود به باطل بودن آن پی می بردند؛ و آن عبادت بت ها بود. و چنین بود که عمرو پیش از ورود به اسلام می دانست که عبادت بت ها توسط مشرکان کار نادرست و باطلی است و به دنبال آن جویای حق و حقیقت می باشد. بنابراین وقتی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می رود، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای وی ذکر می کند که الله متعال او را فرستاده است: «الله مرا با پیام پیوند خویشاوندی فرستاده است». و این رفتار از مصادیق اخلاق نیکو می باشد؛ زیرا اهل مکه در مورد ایشان شایع کرده بودند: آمده تا پیوندهای خویشاوندی را از هم بپاشد، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن آنان را تکذیب نموده و بیان می دارد که برای برقراری پیوند خویشاوندی آمده است نه قطع آن. "و شکستن بت ها" شکستن چیزهایی که به جای الله به عنوان معبود عبادت می شوند. "اینکه الله به یگانگی عبادت شود و هیچ چیز و هیچکس را شریکش نسازند". عمرو رضی الله عنه می گوید: گفتم: چه کسانی در این باور همراه تو هستند؟ یعنی چه کسانی همراه تو وارد این دین شده اند؟ فرمود: «آزاد و برده»؛ آزاد: ابوبکر رضی الله عنه و برده: بلال رضی الله عنه بود. در این هنگام عمرو گفت: من پیرو تو هستم. و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تو امروز نمی توانی اسلام آوردن خود را آشکار کنی»؛ یعنی: اگر از ایشان پیروی نماید و قومش را ترک گوید تا همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی تواند در برابر کافران از او دفاع نماید. از این رو به او فرمود: در میان قوم خود بمان درحالی که مسلمان هستی، تا اینکه این دین ظاهر و غالب شود، آنگاه نزد من بیا و همراه ما باش. و این از مهربانی، رحمت و شفقت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. از آنجا که عمرو ضعیف است، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او می گوید: «تو امروز نمی توانی اسلام آوردن خود را آشکار کنی؛ مگر وضعیت مرا با مردم نمی بینی؟» یعنی مردم بسیارند و مرا آزار می دهند و من قادر به مقابله با آنها نیستم، پس چطور می توانم از تو دفاع کنم؟ و در ادامه می فرماید: «نزد خانواده ات بازگرد و وقتی خبر موفقیت و آشکار شدن دعوتم به تو رسید، نزدم بیا»؛ یعنی: بر اسلامت تداوم داشته باشد تا اینکه خبر موفقیت من به تو برسد، آنگاه نزد من بیا. عمرو رضی الله عنه می گوید: «نزد خانواده ام بازگشتم تا اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کرد و من همچنان در منطقه ی خود بودم؛ پس از

هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه، جویای اخبار بودم». زیرا اسلام در قلب عمرو نفوذ کرده و جای گرفته بود. وی می گوید: «و از مردم پرس و جو می کردم تا اینکه عده ای از اهالی محلّ ما به مدینه رفتند. (وقتی بازگشتند) از آنها پرسیدم: کار این مرد تازه وارد به مدینه، به کجا رسیده است و چه وضعیتی داشت؟». گویا وی اسلام خود را مخفی می داشت و از ترس قومش آن را آشکار نمی کرد. "قومش گفتند: مردم به سویش می شتابند؛ قومش تصمیم داشته اند او را به قتل برسانند، ولی موفق نشده اند. (عمرو رضی الله عنه می گوید:) پس به مدینه و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و گفتم: یا رسول الله، مرا می شناسید؟ فرمود: «بله، تو همان کسی هستی که در مکه به ملاقاتم آمدی». گفتم: یا رسول الله، از دانشی که الله به تو داده است و من نمی دانم، به من بیاموز". اکنون عمرو در مورد احکامی که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده پرسیده و می گوید: از دانشی که الله به تو داده است و من نمی دانم، به من بیاموز و نماز را به من آموزش بده. فرمود: «نماز صبح را به جای آور» یعنی در وقت آن بجای آور؛ «سپس تا زمانی که خورشید بالا بیاید، از خواندن نماز خودداری کن»؛ یعنی: پس از نماز صبح نماز دیگری نیست. پس بعد از نماز صبح دیگر نماز نخوان تا اینکه خورشید طلوع کند. اما چون خورشید طلوع کرد، اجازه خواندن نماز نافله وجود دارد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «سپس تا زمانی که خورشید به اندازه ی یک نیزه بالا بیاید، از خواندن نماز خودداری کن»؛ یعنی: در نگاه شخصی که به آن می نگرد، خورشید به اندازه یک نیزه بالا بیاید. «زیرا خورشید، هنگام طلوع، از میان دو شاخ شیطان طلوع می کند»؛ زمان طلوع خوشید همان وقتی است که کافران برای خورشید سجده می کنند، پس مسلمان اجازه ندارد که به اختیار خود نماز فرض را تا آن زمان به تاخیر بیندازد و اجازه ندارد در زمان طلوع خورشید نماز نافله بخواند، تا اینکه خورشید به اندازه یک نیزه بالا بیاید که به آن وقت شروق یا اشراق می گویند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «زیرا خورشید، هنگام طلوع، از میان دو شاخ شیطان طلوع می کند و این زمانی است که کافران برای خورشید سجده می کنند» پس ما را از مشابهت با آنان نهی می کند. در ادامه می فرماید: «سپس نماز بخوان؛ زیرا نماز خواندن، با حضور ملائکه است»؛ یعنی: ملائکه ی روز در آن نماز حاضر می شوند تا آن را بنویسند و برای کسی که آن را می خواند گواهی دهند، یعنی مشهود و مکتوب است. «و آنگاه که سایه ی نیزه (یا هر چیز دیگری) به کمترین حدّ آن برسد، از خواندن نماز خودداری کن»؛ یعنی به هنگام زوال، آنگاه که خورشید در وسط آسمان و بالای سر انسان قرار دارد و سایه کاملا زیر پایش می باشد. به او می فرماید: در این وقت نماز نخوان. این مدت خیلی کوتاه بوده و تقریبا به اندازه خواندن دو رکعت نماز به طول می انجامد و خواندن نماز در آن صحیح نیست، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون در این زمان دوزخ شعله ور و برافروخته می شود»؛ این زمانی است که خواندن نماز در آن حرام است و نمازگزار باید منتظر بماند تا اذان ظهر داده شود. «و وقتی سایه (به سمت مشرق) متمایل شد»؛ یعنی: آنگاه که سایه زیر پاهایت جمع شد و شروع به مایل شدن به سمت دیگر نمود. سایه در زمان اذان ظهر از مغرب به سمت مشرق مایل می شود. «و وقتی سایه (به سمت مشرق) متمایل شد نماز بخوان؛ زیرا خواندن نماز با حضور ملائکه است تا آن که نماز عصر را به جای آوری»؛ یعنی: نماز فرض ظهر و نیز نماز نفلی را تا زمان فرا رسیدن عصر بخوان. و در این مدت منعی برای نماز خواندن نیست؛ پس هر چقدر نوافل دوست داری بجا آور که مکروه نیست. سپس می فرماید: «پس از نماز عصر، تا غروب خورشید نماز نخوان»؛ یعنی: وقتی نماز عصر را بجا آوردی، تا زمان غروب خورشید دیگر هیچ نماز نفلی نخوان. پیش از غروب خورشید بار دیگر وقت تحریم نماز، همانند زمان طلوع خورشید فرا می رسد؛ و دلیلش این است که خورشید در میان دو شاخ شیطان غروب می کند؛ بنابراین برای هیچ مسلمانی جایز نیست به اختیار، نماز عصر را تا نزدیک غروب خورشید به تاخیر بیندازد، زیرا این رفتار مشابهت با کفار خورشید پرست می باشد؛ و اگر مسلمان نماز عصر را تا این وقت به تاخیر بیندازد، گویا از این کافران تقلید می کند؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز خواندن در این وقت را نماز منافقین نامیده است، زیرا منافق منتظر می ماند تا خورشید به زردی گراید، آنگاه بلند می شود و (مانند مرغ) چهار رکعت را همچون نوک زدن می خواند و الله را بسیار اندک ذکر می نماید. پس از مشابهت با کافران و منافقان بر حذر باش و دوری کن و نماز عصر را به اختیار تا زمان زردی خورشید به تاخیر مینداز. عمرو رضی الله عنه می گوید: گفتم: یا رسول الله! درباره ی وضو برایم سخن بگو. فرمود: «هیچیک از شما نیست که آب وضویش را تهیه کند و مضمضه و استنشاق و استنثار نماید (آب در دهان و بینی بگرداند و با فشار از بینی خارج کند) مگر اینکه گناهان صورت و دهان و بینی اش، با آب وضو فرو می چکد»؛ یعنی: وقتی انسان وضو می گیرد، گناهانش همراه قطرات آب فرو می ریزد؛ وقتی صورتش را می شوید، گناهان دهان، بینی، صورت و چشمانش همگی با آب فرو می ریزند. سپس عمرو بن عبسه رضی الله عنه این حدیث را برای ابوامامه نقل می کند و ابوامامه به او می گوید: «ای عمرو بن عبسه! بنگر چه می گویی؛ یک نفر یک جا (در یک وضو و نماز) این همه پاداش می یابد؟!» یعنی: گویا ابوامامه رضی الله عنه این همه پاداش را آن هم در یک جا بسیار زیاد می بیند؛ اینکه با گرفتن وضو گناهانش فرو ریزند و با

پایان دادن به نمازش، همچون روزی که از مادر متولد شده، بی گناه گردد. از این رو به عمرو می گوید: مواظب باش چه می گویی! شاید چیزی از آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده فراموش کرده باشی. عمرو رضی الله عنه پاسخ می دهد: «ای ابوامامه! پا به سن گذاشته و پیر شده ام؛ استخوان هایم سست و ضعیف گشته و مرگم نزدیک است و نیازی ندارم که بر الله متعال دروغ ببندم»؛ و حاشا که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بر رسول الله و یا بر الله متعال دروغ ببندند. می گوید: «نیازی ندارم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ ببندم و اگر این حدیث را یک یا دو یا سه بار - و هفت بار شمرد - از رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی شنیدم، آن را بازگو نمی کردم»؛ یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط یک مرتبه این حدیث را نفرموده اند، بلکه هفت مرتبه فرموده اند. بکار بردن عدد هفت توسط عرب به معنی کثرت است و چه بسا بیش از هفت مرتبه فرموده باشد. لذا عمرو رضی الله عنه می گوید: «اما این حدیث را بیش از این از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم».

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/6610